

بقلم : م غر جستانی

ویرا نپهاو آبادیهای مجدد هرات

ایلچکدای وقتیکه خاطر از مهم هرات فارغ کرد برگشت چون به او به (۱) رسید بار دیگر دوهزار سوار بهرات فرستاد تا گریختگان و سواریان را اگر بشهر برگشته باشند بقتل برسانند. آن دوهزار سوار بهرات آمدند و دوزدیگر توقف کردند و قریب دوهزار تن دیگر را بقتل رسانیدند و روز سوم مراجعت کردند. (۲) در نتیجه دلویرانی هرات احساسات، علت نخستین و فتنه برا نگیختن حصار نشینان کالیوین همه دست بهم داده مردم را علیه حاکم و شجنه شورا نیده است.

پانزده سال ویرانی

فرمان چنگیز خان در هرات جامه عمل پوشیده و ایلچکدای از آن جمعیت عظیم یکتن رازنده نگذاشت چون از هرات برفت مولانا شرف الدین خطیب جفر تان با پانزده تن از باران خود از کله کوه بشهر آمدند و در هر قدمی سنی دیدند کشته و در هر خانه جانانه یافتند مرده، و سپس بیست و چهار تن دیگر هم از نواحی هرات به آنان پیوستند و مدت پانزده سال بغیر از این چهل نفر در هر رات متنفسی موجود نبود و آنان در گنبد ملک غیاث الدین که از خراب کاری بانار سالم مانده بود بسر میبردند (۳) چنانکه سیفی مینویسد: ... از شهر سنه تسع عشر و ستمانه تا شهر سنه اربع و ثلثین و ستمانه شهر هرات خراب بود چنانکه درین پانزده سال غیر عیار چند که گاهی در هرات بودند و گاهی در کوه بایها هیچ آفریده دیگری نبوده. (۴)

هرات آباد می شود

چنگیز خان در حیات خود پسر سوم خویش او گتای قاآن را و لیبهد قرار داد و سایر فرزندان و بزرگان مغول بعد از درگذشت خان بزرگ در اثر فرمان او باطاعت او گتای گردن نهادند پس از دو سال و نیم از مرگ چنگیز در بهار سال ۶۲۶ فرزندان وی و سران مغول دور هم گرد آمدند و قوریلتای بزرگی تشکیل دادند و گتای را رسماً به مقام خانی انتخاب کردند. وی تا ۶۳۹ سلطنت کرد و در آن سال درگذشت.

(۱) بفتح اول و سکون و او قریه ای از قراء نزدیک هرات است و عده ای از دانشمندان چون الفقیه عبدالعزیز او بهی متوفی ۴۲۸ از آنجا برخاسته اند (معجم البلدان ص ۳۶۷ ج ۱ دیده شود)
(۲) تاریخ نامه هرات ص ۷۳-۸۰-۳- دوضه الصفا ص ۲۹ ج ۴۵- تاریخ نامه هرات ص ۹۳

مور خان اسلامی او را به داد گری، چو دو بخشش و مسلمان دوستی ستوده اند بعد یکه
برخی گفته اند که او گنای باطنا مسلمان بوده (۱)

او گنای در سال ۶۳۴ به آبادی هرات توجه کرد گویند وقتیکه میخواست برای
تمیر و آبادی آن سامان کسی را بگمارد نخست با درباریان خود مشورت کرد برخی
از سران عسکر او مخالفت کرده آبادی آن شهر را که ساکنانش در هنگام حملات
آننان در دسری برای مغول بوجود آورده بودند صلاح ندیدند و بعضی او را به آبادی
هرات تشویق کردند. در نتیجه او گنای امیر عزالدین مقدم هروی رئیس جامه بافان
هرات را که تولی در موقع تصرف هرات در جزء اسیران بترکستان فرستاده بود، نزد
خود خواست و او را اجازه داد که با پنجاه تن از اسیران هروی بوطن خود برگردد
و به آبادی آن توجه کند و پس از آنکه کفایت و لیاقت او در امور و اطاعتش نسبت
بسالمان حکومت مغول ظاهر شود بیاید و فرزندان و نزدیکان خود را بشهر هرات
ببرد (۲)

در سال ۶۳۵ ه. امیر عزالدین مقدم بایاران خود متوجه هرات شدند و در پنج
فرسنگی شهر شرف الدین فطیب جفران و سایر عیاران از آنان استقبال کردند آنگاه
در باره زراعت و آبادی شهر با هم مشورت کردند و رأی شان بر این قرار گرفت
: « که چون جویها انباشته است هر مردمی سه من کندم در بنجاه کونک خاک زرع
کند و بعد از آن که از قطرات ابجار و انزلان من المعصرات ماء شجا جأء با ران ،
آب یافت نباشد از جاهها آب دهند اقصه در این سال مذکور بر این نهج که
ذکر رفت هر کس که در هرات بود سه من کندم مزروع گردانید و از آبار آب
میکشید و آن کونکهای خاک را آب میداد ، و بعداً پنبه هم کاشتند و حاصل
خوبی از آن گرفتند . رو بپرفته این مرد در زراعت و عمارت آن شهر توجه زیادی
کرد و از توجه او و همت مردم آهسته آهسته هرات رونق تازه یافت .

در سال ۶۳۶ امیر عزالدین اصل معدل را که یکی از عیاران بود در هرات
بجای خود به نیابت گذاشت و خود متوجه ترکستان شد و بحضور قباآن و ضیع
هرات را شرح داد و ضمناً اجازه خواست تا خانواده خود را بهرات ببرد و در نتیجه
قباآن بد و اجازه داد تا به خانواده خود و صد خانه و ارازمردم هرات بوطن مالوف

۱- تاریخ مغول ص ۳۴ .

۲- برای تفصیل این مطلب به تاریخ نامه هرات ص ۹۴-۱۰۸ مراجعه شود .

خود بروند . عزالدین در برگشت در ناحیه قاراب ، بیمار شد و در آنجا در گذشت
پسرش امیر محمد در اثر وصیت پدر از همانجا بترکستان برگشت تا در باب
حکومت هرات از وی فرمانی بدست آورد . قآن او را بحیث والی شهر و
مغولی را بنام خراغ بحیث شهنه مقرر کرد و ضمناً در باره عمارت شهر به ایشان
تاکید بسیار کرد .

در سال ۶۳۷ هـ امیر محمد با خراغ و برادرش سوکو و سایر یاران بهرات
وارد شدند و خراغ برلیغ او کتای را در محضر مردم بخواند و همه اظهار
اطاعت کردند . سپس خراغ و سوکو هر کدام در بیرون شهر کوتکی برای خود
ساختند و امیر محمد هم با ساکنان شهر بعمارت سرگرم شدند و در بیرون شهر
هفت دکان خبازی ، طباطبائی ، قصابی ، حدادی ، بقالی و بزازی ساختند . در
خلال این وقت خراغ به یکسلسله فعالیت ها به نفع خود دست زد چنانکه دوتن
رابنام نظام بندهی و نجم الدین مرجان خوانی به نظارت دیوان هرات نصب
کرد و پسر خود جریکه را به نظارت خاک پالان مقرر داشت تا اگر کسی
چیزی از اشیاء قیمتی بیابد ازو بستاند . در اثر ظلمیکه جریکه بر مردم روا میداشت
و استخفا نیکه پدرش به عیاران میکرد بالاخره ساکنان زنده و احساساتی
هرات تصمیم گرفتند که خراغ را با خاندانش بقتل برسانند یا وطن را ترک کنند .
خبر تصمیم عیاران به امیر محمد رسید و او برای جلوگیری از بروز فتنه خراغ را
نصیحت کرد و او را سخت ترسانید ، خراغ چون وضع را دیگرگون دید فوراً
تغییر روش داد و یکروز عیاران و اعیان را در خانه خود دعوت کرد و جریکه را
هم از وظیفه اش معزول نمود و نجم الدین خوانی را بجایش مقرر کرد و بدین
صورت آتش فتنه که تازه میخواست شعله ور شود خاموش گردید .

حکومت کالیوین ها در هرات : (۱)

ملك مجد الدین کالیوینی پدرش مرد بسیار هشیار بود و ثروت فراوان
داشت و همواره مورد نظر و عنایت سلطان جلال الدین محمد خوارزمشاه بود .
و قتیکه عساکر مغول قلعه کالیوین را بگرفتند و ساکنان را کشتند
ملك مجد الدین ده سال داشت و مردی بنام امیر ارسلان او را از کشتن نجات
داده با خود بترکستان برد . چندی بگذشت و ارسلان ویرا به سبزواری آورد .

(۱) در این قسمت کلامی از تاریخ نامه هرات استفاده شده است .

در آنجا اقارب ملك مجد الدين در اثر پرداخت دو هزار دینار به ارسلان اورا باز
 ستانند . درین وقت مجد الدین که از زیبایی صورت بهره ای داشت بزبانی
 سیرت و کسب دانش و هنر پرداخت . و در نتیجه وجهه ای در میان اقارب خود
 بدست آورد در خلال این وقت اطلاع یافت که امیر محمد عزالدین مقدم مشغول
 آبادی هرات است و این امر احساسات اورا برانگیخت و اورا بیاد ویرانی قلعه
 کالیون انداخته پس از مشوره بایاران خود مصمم شد که بدربار با توخان
 پسر جوجی (که از کاشغر تا نهر بلغار یعنی دره علیای سیحون و جیحون و
 خوارزم و دشت قبیاق و روسیه جنوبی و دامنه های کوه اورال و سیبری غربی
 امور خانی این مناسط با و مربوط بود) برود تا در باره عمارت کالیون از و
 کسب اجازه کند . رفتن او بدربار با نتیجه دیگر داد که البته به نفع او تمام شد
 یعنی بانو اورا بحکومت هرات مقرر کرد و در این باره بدو فرمان و برلیغ داد .
 و در سال ۶۳۸ هـ ملك مجد الدین بهرات آمد و بلا معارضه زمام امور را
 بدست گرفت . خراج را بحال خود گذشت و امیر محمد را عزل کرد و در بیرون شهر
 برای خود بنای عالی افکند و با اتفاق خراج جوی انجیر را معمور کرد و مردم هرات
 را عمارت و زراعت فرمان داد . و در این سال ساکنان هرات از بزرگو و کوچکو
 به شش هزار و نهصد تن رسیدند و مردم از اطراف خراسان روی بهرات آوردند
 خراج و امیر محمد مقدم که از حکومت او حسد میبرد ند در سال ۶۴۰ هـ دسیسه ای
 طرح کرده به امیر ارغون ^{رؤسا} ^{مبارک} ^{کلی} ^{خوارزم} ^{اصلاح} ^{دا} ^{دند} ^{که} ^{مجد} ^{الدین}
 مرد مفسد و انقلابی است و در نتیجه ^{باش} ^{خانی} ^{که} ^{بنی} ^{فی} ^{مینویسد} ^{گماشتگان} ^{امیر} ^{ارغون}
 در هنگام شکار او را دستگیر کردند و متعاقبا کشتند . کشته شدن او در روحیه ساکنان
 هرات تأثیر ناگواری کرد و همه خراج و امیر محمد را نفرین کردند .